

نقدی بر دیدگاه تجدیدنظرطلبان درباره خاستگاه اسلام

مروری بر مقاله فرانسوا دوبلوا

مریم زبرجدی

طی چند دهه گذشته گروهی جدید در مطالعات اسلام در غرب پدید آمد که پیروان آن در محافل آکادمیک به مکتب «تجدیدنظرطلبان» شهرت یافته‌اند. این گروه که در گزارش‌های مسلمانان درباره زمان و مکان پیدایی اسلام تردید دارند، در سال‌های اخیر به شکلی فزاینده در اعتبار متنی قرآن ایجاد سؤال کرده‌اند و تلاش‌هایی برای بازسازی یک نسخه فرضی قدیم‌تر از کتاب مقدس مسلمانان انجام داده‌اند. فرانسوا دوبلوا، از متخصصان برجسته در حوزه مطالعات زبان‌ها و تاریخ ادیان در خاور نزدیک، در مقاله‌ای با عنوان «اسلام در بستر عربی آن» (۲۰۱۰) دیدگاه این گروه را درباره خاستگاه اسلام بررسی کرده است. او هم‌اکنون استاد زبان‌های آرامی و ایرانی میانه در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی در دانشگاه لندن و از مشارکت‌کنندگان فعال در تدوین *دائرةالمعارف اسلام* است. ترجمه فارسی این مقاله در ۱۳۹۳ به قلم آلاء وحیدنیا در مجله *آینه پژوهش* چاپ شده است.

دوبلوا در ابتدای مقاله توضیح می‌دهد که تجدیدنظرطلبان برای مطالعه قرآن از روش تاریخی-انتقادی در مطالعه متون مقدس استفاده می‌کنند، اما او معتقد است تفاوتی بنیادین میان مطالعات عهد جدید و قرآن وجود دارد. به گفته او، تفاوت در اینجا است که مطالعه تاریخی-انتقادی عهد جدید در غرب استمرار منطقی اصلاحات پروتستانی است که بخشی از تاریخ فرهنگی غرب و از مظاهر مهم مسیحیت‌زدایی جامعه اروپا به حساب می‌آید، در حالی که نقد تجدیدنظرطلبان بر قرآن نه از درون خود اسلام بلکه از میان آنچه در شرق مسیحیت غربی خوانده می‌شود سر برآورده است و از نظر برخی مدافعان امروزی اسلام مغرضانه تلقی شده است و می‌شود. دوبلوا، چنانکه خود می‌گوید، قصد دارد در این مقاله نه از منظر زمینه سیاسی-اجتماعی اسلام‌پژوهی غربیان بلکه از نقطه نظر تحلیل انتقادی منابع تاریخی موجود درباره ابتدایی‌ترین تاریخ اسلام و مسیحیت به بررسی این مسئله بپردازد.



او به این نکته اشاره می‌کند که مسیحیت در یک بستر تاریخی-جغرافیایی کاملاً شناخته شده در ایالت فلسطین از امپراتوری روم ظهور کرد. تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مسیحیت در نگاه‌های نویسندگان بی‌دین، یهودی و مسیحی هم‌عصر ثبت و ضبط شده و پژوهش‌های باستانی بی‌مانندی نیز در این منطقه انجام گرفته است. اما در مقابل، گزارش‌ها و روایت‌های تاریخی دربارهٔ مکه و مدینه، که منشأ و موطن اصلی اسلام‌اند، منحصر به خود منابع اسلامی‌اند و عملاً هیچ اطلاعات تاریخی مستقلی دربارهٔ آنها در دست نیست. از دید یک تاریخ‌دان، حجاز باستانی منطقه‌ای تاریک و کارنشته است. در نتیجه، هرگونه پژوهش دربارهٔ قرآن در صدر اسلام در خلای تاریخی قرار می‌گیرد.

علاوه بر این، از نگاه نویسنده، میان تصویر محمد در قرآن و روایات نخستین مسلمانان و تصویر عیسی در عهد جدید تفاوتی فاحش وجود دارد. او گوشزد می‌کند که کتاب‌های عهد جدید در روزگاران مختلفی تألیف شده‌اند و در محتوای روایی و دینی‌شان اختلافات چشم‌گیری دارند. بخش رسمی عهد جدید، تا اواخر قرن دوم میلادی، هنوز به شکل مجموعه کتب رسمی درنیامده بود. بیشتر فرقه‌های کهن مسیحی، مانند مسیحیان یهودی یا فرقهٔ مرقیونیه، تنها یک نسخه از انجیل را به رسمیت می‌شناختند که لزوماً با نسخه‌های موجود در کتاب مقدس امروزی یکسان نیستند. اختلاف‌های متنی در نسخه‌های کهن عهد جدید نیز قابل توجه است. در بخش‌های روایی از چهار انجیل رسمی، عیسی منحصراً به صورت انجام‌دهندهٔ معجزات ترسیم شده است و بنابراین، این انجیل‌ها را نمی‌توان مدارکی ثبت‌شده از تعالیم واقعی مسیح در نظر گرفت. از همین رو، گروهی از دین‌پژوهان مسیحی از آغاز قرن نوزدهم کوشیدند میان شخصیت و تعالیم «عیسای تاریخی» با عیسای افسانه‌گون فعلی تمایز بگذارند، هرچند دوبرو نسبت به نتایج این تلاش‌ها تردیدی اساسی ابراز می‌کند و به نقل از یولیوس ولهاوزن، دانشمند برجستهٔ الهیات، می‌گوید هیچ تصویر دیگری از عیسی جز آنچه آثار خود را بر جامعهٔ مسیحی باقی گذاشته است در دست نداریم.

دوبرو قرآن را، در مقایسه با عهد جدید، در مجموع کتابی با محتوای الهیاتی مستحکم و ساختاری استوار می‌داند که فرقه‌های مختلف اسلامی، با این که به فاصلهٔ کمی پس از وفات پیامبر از هم جدا شدند، در محتوای رسمی آن هیچ اختلافی با هم ندارند. درحالی‌که فرقه‌های مسیحیت که در زمانی بسیار متأخر، تقریباً پس از چهار قرن، منشعب شده‌اند، هرکدام نسخه‌ای متفاوت از کتاب مقدس داشتند. از دیگر سو، در قرآن هیچ اختلاف متنی قابل توجهی یافت نمی‌شود. «اختلاف قرائات» مصطلح نیز بیشتر ناظر به اختلاف‌های نگاره‌ای است و به ندرت اختلافی در مضمون کتاب به وجود می‌آورد. نویسنده این موضوع را



ناشی از روایت شفاهی قرآن می‌داند و در نتیجه معتقد است روش نقد متنی و نقد منبع را، که با موفقیت دربارهٔ عهد جدید به کار می‌رود، نمی‌توان به‌طور خودکار به قرآن منتقل کرد، زیرا گونه‌های متفاوت منابع مستلزم گونه‌های متفاوت روش‌شناسی‌اند. نتیجهٔ دیگری که دوبلوا از پذیرش روایت شفاهی قرآن می‌گیرد این است که ایده‌های افرادی مانند لوکسنبرگ دربارهٔ بازنویسی قرآن با تغییر علائم حروف بعید است به نتیجهٔ مفیدی برسند.

در بحث از شخصیت پیامبر نیز دوبلوا متون سیره را واقع‌گرایانه می‌شمارد، زیرا در این متون تقریباً هیچ معجزه‌ای از پیامبر یافت نمی‌شود که همه یا گروه زیادی از مردم شاهدش بوده باشند. در سیرهٔ پیامبر، معجزهٔ خاص او یعنی دریافت وحی از فرشته ثبت شده است که از نگاه پوزیتیویستی می‌توان این‌طور گفت که همهٔ مردم دوران پیشامدرن صادقانه باور داشته‌اند که معلومات خود را از طریق وحی دریافت می‌کنند، چنانکه ژاندارک، قهرمان نظامی فرانسوی، و ویلیام بلیک، شاعر و نقاش بریتانیایی، هم در عالم مسیحیت چنین باورهایی داشته‌اند. دوبلوا در ادامه دیدگاه ولهاوزن را به عنوان شاهدی برای تأیید واقع‌گرایانه بودن سیرهٔ پیامبر اسلام در مقایسه با زندگی‌نامهٔ مملو از معجزات مسیح در اناجیل می‌آورد. به گفتهٔ او، انجیل گزارشی زندگی‌نامه‌ای از عیسی نیست و در نتیجه عیسی از لحاظ شرح زندگی، شخصیتی ناملموس است که در یک محیط تاریخی به‌خوبی مستند شده قرار گرفته است، اما در مقابل، محمد دست‌کم از این لحاظ شخصیتی مقبول است اما در خلای تاریخی واقع شده است.

به اعتقاد نویسنده، پُر کردن خلأ تاریخی زندگی پیامبر در حال حاضر ممکن نیست، اما می‌توان منتظر نتایج اکتشافات باستان‌شناسی و حفاری در شهرهای مکه و مدینه بود. در عین حال، پی‌بردن به برخی از مشخصه‌های جامعهٔ باستانی و آیینی مردم در عربستان مرکزی به کمک دانسته‌هایی دربارهٔ فرهنگ‌های سامی دیگر، به‌ویژه تمدن‌های جنوب غربی و حاشیه‌های شمالی صحرای عربستان و در آخر مقایسهٔ آنها با اطلاعات قرآن، امکان‌پذیر خواهد بود. به همین منظور، او از کوشش‌های خود برای شرح برخی عبارات قرآن مانند «صابئون»، «سحیل» و «نسیء» در پرتو شواهد مسلم و ثابت‌شدهٔ عربی یاد می‌کند. از جملهٔ نتایج دوبلوا در مقاله‌های پیشین‌اش این است که منظور از صابئین در قرآن نه گروهی دینی در جنوب عراق بلکه اشاره به زنادقه (پیروان مانی) در میان قبیلهٔ قریش است؛ یا اینکه منظور از سحیل لفظ مرکب سنگ‌گل در فارسی نیست، بلکه این لفظ به نام خدای عربستان شمالی اشاره دارد. دوبلوا همچنین در یکی از مقالات متأخرترش نشان می‌دهد که واژهٔ قرآنی نسیء به همان معنای به تأخیر انداختن غیرقانونی عملی در تقویم



دینی، پیش از قرآن در یکی از کتیبه‌های عربستان جنوبی متعلق به حرم در پیوند با آیین‌های دینی در عربستان پیش از اسلام به کار رفته است. به‌گفته او، بخشی از آیین حج با اصول اعتقادی توحید اسلامی سازگار نیست و آشکارا بقایایی از بت‌پرستی گذشته است. تحلیل این نمونه‌ها در روند تثبیت و شکل‌گیری اسلام و پیشینه عربی آن نشان می‌دهد که پرستش‌گاه مسلمانان در مکان مقدس ثابت و معین است و با پرستش‌گاه‌های موقت و غیرثابت یهودیان بسیار تفاوت دارد، چنانکه می‌توان گفت خدای پسران اسماعیل، برخلاف خدای خانه‌به‌دوش فرزندان اسرائیل، در یک محدوده مقدس ثابت اقامت گزیده است. این نمونه‌ها - که با شواهد موجود در عربستان جنوبی تأیید می‌شود - تلاش تجدیدنظرطلبان را برای یافتن منشأ دیگری برای اسلام به جز عربستان مرکزی زیر سؤال می‌برند، زیرا کتاب مقدس «برخاسته از عربستان» نیست، اما قرآن هست.

نویسنده در بخش پایانی مقاله، از عناصر آشکارا غیرعربی یا مسیحی و یهودی در اسلام نخستین سخن می‌گوید و با استناد به مقالاتی از خودش درباره دو واژه نصرانی و حنیف، معتقد است که ادعای انتساب اسلام به «نصارا» (که قرآن به‌کرات از آن استفاده کرده) بیشتر با فرقه‌های «مسیحیت یهودی» مطابقت دارد تا جریان‌های اصلی جوامع مسیحی در عراق و شام. دوبلوا پیش‌تر در مقاله‌ای تأثیر مسیحیت یهودی بر اسلام نخستین را بررسی کرده که خط فکری آن مقاله را از آدولف هارناک، الهیات‌دان پروتستان، گرفته است. او بر شواهدی از نویسندگان مسلمان همچون ابن‌ندیم تکیه می‌کند که بر اساس آنها فرقه‌ای از «مسیحیت یهودی» (الخصائیه) در مناطق مردابی جنوب عراق تا قرن دهم میلادی بسیار فراوان بوده‌اند. به این ترتیب، می‌توان به وجود و تدوام فرقه‌های «نصرانی» مشابه در مناطقی از عربستان مرکزی در سه قرن پیش از آن نظر داد. باید در نظر داشت که در کنار اشتراکات اسلام با یهودیت و «مسیحیت یهودی» در احکامی مانند ختنه، حرمت گوشت خوک و مردار و نماز خواندن به سمت اورشلیم موارد اساسی‌تری وجود دارند که اسلام را از یهودیت و مسیحیت کاتولیک جدا می‌کند و با «مسیحیت یهودی» پیوند می‌دهد، همچون تحریم شراب، یکسان دانستن تعالیم تمامی پیامبران و به‌ویژه نگرش به مسیح به عنوان پشتیبان شریعت موسی نه ناسخ آن.

در نهایت، می‌توان گفت که دوبلوا در این مقاله در پاسخ به آرای تجدیدنظرطلبانی که منشأ اسلام را به سرزمینی غیر از عربستان مرکزی نسبت می‌دهند، ضمن مقایسه و توصیف تصویر پیام‌آوران دو دین مسیحیت و اسلام، سعی می‌کند با استناد به عبارات و واژه‌های عربی موجود در قرآن و با تحلیل مناسک



حج، قرآن را برخاسته از عربستان معرفی کند. در نهایت، تصویری که از چشم‌انداز دینی در مکه در سرآغاز دوران اسلامی پیشنهاد می‌دهد وجود یک جامعه «یهودی مسیحی» (نصرانی) است که زبان عربی را به عنوان زبان آیینی خود به کار می‌بردند، آیین‌هایی چون ختنه، پرهیز از گوشت خوک و نماز به سمت بیت‌المقدس در بین‌شان رایج بود، به تثلیث معتقد بودند، کتابی حاوی تورات و بخشی از انجیل داشتند و هیچ پیامبری بین موسی و عیسی را به رسمیت نمی‌شناختند. محمد، که همچون یک مشرک بزرگ شده بود، در ابتدای مسیر نبوتش نماز خواندن به سوی بیت‌المقدس را طبق آیین آنان پذیرفت اما پس از گسستن از ایشان، از نوکعبه مشرکان را به عنوان خانه خدای یگانه و الگویی برای رهایی از مشرکان برقرار ساخت.

